

## تصویرهایی از جامعه جنوب ایران (لارستان و هرمزگان) در آینه «بومی سروده» های رامی و طالعزاده

دکتر اسدالله نوروزی<sup>۱</sup>

### چکیده

### راهنمای علائم

با توجه به در دسترس نبودن «الفبای آوانگار» استاندارد، آنچه به عنوان علائم قراردادی در این نوشتار از آنها استفاده شده است بدین ترتیب است؛

ee : ای	oo : او	aa : آ	مصوت‌های بلند
	ey : ای	au : او	مصوت مرکب
e : ا	o : ا	a : ا	مصوت‌های کوتاه

(برای نشان دادن همزه، علامت « ˆ » روی مصوت‌های کوتاه درج شده است).

و [عدول از «او» (oo) به «ای» (ee)] oee در گویش لاری، حرف «و» واژه‌هایی مثل [یاقوت، بلور، حور ...] با تلفظ زبان رسمی فارسی که بشکل مصوت بلند ادا میشود، متفاوت است؛ یعنی، واج «و» در این کلمات از لفظ او (oo) به (ee) عدول میکند و صدایی مرکب از این دو میسازد! به همین خاطر از علامت «ˆ» بعد از «و» استفاده و در آوانگاری [oee] نشان داده شد، شاید بتوان به این تغییر تلفظ، اشاره کرد.)

سروده‌های اجتماعی شعرا آینه‌یی هستند که میتوان سیمای سراینده و مردم روزگار وی را در آن مشاهده کرد. این تصویرها در بومی سروده‌ها شفافیت بیشتری دارند؛ شاید از اینرو که زبان بومی و مخاطبان آن محدوده صمیمی خانواده، همشهریان و اقوام هنرمند را در برمیگیرد. پس در بومی سروده‌ها، همدلی سراینده و خواننده- پیش و بیش از هر چیزی- از حس مشترک آشنایی و خویشاوندی آنها (یعنی زبان و زندگی مشابه) مایه میگردد. وقتی شعرهای محلی را میخوانیم یا وقتی همزبان و همشهری سراینده‌ایم، به خود حق میدهیم، علاوه بر نقد سخنوری هنرمند و سنجش قدرت زبان، صداقت بیان و سلامت گزارش او را نیز به چالش بکشیم. در عین حال برغم مواجهه با گویشی دیگر، توان درک و دریافت آن را داریم و میتوانیم درکنار بحثهای واژگانی و تحلیلهای صرف و نحوی، تصویرهایی از محیط زندگی شاعر را ببینیم و اوضاع زمانه او را بشناسیم و با موارد مشابه بسنجیم. این نوشتار بر آن است تا با ارائه بخشی از بومی سروده‌های خطه لارستان و هرمزگان به بررسی گوشه‌هایی از زبان و زندگی مردم جنوب ایران بپردازد.

### کلیدواژگان

خلیج فارس؛ لارستان؛ هرمزگان؛ سروده‌های بومی؛ جامعه جنوب

### برخی صامت‌ها:

چ : ch	خ : kh	ش : sh	ع : ?
غ : gh	ق : q	گ : g	و : v

- طبق روال مرسوم، تشدید با دو حرف مشابه متوالی نشان داده شده است.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان؛

asadollahnowruzi@gmail.com

Dast e xaalee bey too sar zaden xooben

Del e xaalee bey xanjar zaden xooben

(ترجیع‌بند ص ۳۶ ترانه‌های رامی - سروده سال ۱۳۵۲)

سال ۱۳۵۶ در قلات شیراز «شلال شلال» را سروده است که اشاره به عبور از پل رنج و مبارزه با زور دارد و در بخشی از سروده بصراحت سخن از شکنجه میگوید:

## ۲.

Hey tazanen hey tazanen      هی تَزَنین، هی تَزَنین  
Dastonet az posht abanen      دستنت از پشت اَبَنین  
Poost a ostaxonet akanen      پوست اُستَخِنَت اکنن  
Delet az zaxm shelaal shelaal      دِلَت از زخم شِلَال شِلَال  
Aadam aahan nee , aadamen      آدَم آهن نی، آدمن  
(ص ۴۸)

در «گپ شو» از انتظار کودکی سخن میگوید که چشم به راه پدر خلیج رفته‌اش نشسته است تا با شیرینی سوغات برگردد؛ کودکی که میتواند نمونه‌یی از کودکان بسیار منطقه باشد:

## ۳.

Bape chooko emshow az ghoraab ataa      بَپ چوکُ امشو از غراب آتا  
kottee bormeyt eesh vaa shetaab ataa      کتئی بُرمیت ایشه و شتاب آتا  
(ص ۵۰)

اتفاقاً در ادامه همین سروده از «اتحاد» صحبت میکند:

اگه صد تا لو وا هم صدا بُکنت  
خُنِه ستمگر از بیخ اکنن  
Aga sadtaa dast vaa ham zoor bezanen  
Xoney e setamgar az beex akanen

- در گویش اصیل لاری بجای انواع «ه - ح» همزه بکار میرود؛ از اینرو، کلماتی مثل «هر» ar `آوانگاری شده است!

واجهایی که در عربی متفاوتند لیکن در گویش لاری یکسان ادا میشوند - همه - با یک نشان آمده‌اند. مثل: س - ص (... ث).

- ابتدای همه مصراعها و آغاز اسامی خاص با حرف بزرگ آوانگاری شده است.

- کسره اضافه (e) در بین برخی از ترکیبات اضافی از مضاف جدا شده است تا معنی واژه با سهولت بیشتری دریافت شود؛ اما (e) آمده در آخر ابیات، شکل مخفف فعل ربطی است که در محاوره رسمی نیز همین گونه تلفظ میشود!

## مقدمه

بمنظور پرهیز از پراکنده‌کاری و فراهم‌سازی زمینه لازم جهت مطالعه و مقایسه جامعه لارستان و هرمزگان در بومی سروده‌های آنها، مطرح‌ترین بومی‌سرای هر کدام انتخاب شده‌اند و بعد از ترسیم دورنمای ذهن و زبان هر یک، سروده‌هایی از ایشان مد نظر قرار گرفته که در اوضاع و احوال اجتماعی و زمانه یکسان ارائه شده‌اند.

## ابراهیم منصفی (رامی):

رامی، شاعر عشق و تنهایی و اندوه عاشقی است، با این حال آثارش خالی از جلوه‌های اجتماعی نیست. در سال ۱۳۵۶ - ۵۷ دعوت به اتحاد، متناسب با حال و هوای جامعه در شعرش میجوشد و اظهار امید در سروده‌هایش دمیده میشود، اما این احساس پایدار نمیماند؛ سروده‌های سال ۶۳ - ۱۳۶۲ متأسفانه بسیار مأیوس‌کننده‌اند. آیا آن را صرفاً میتوان حاصل مصائب خانوادگی شاعر دانست یا دلزدگی اجتماعی نیز در او بروز کرده است؟

## ۱.

اگه صد تا لو وا هم صدا بُکنت  
بی زمین آتون جا وا جا بُکنت

دست خالی بی تو سر زدن خین  
دل خالی بی خنجر زدن خین

حسرت شادکامی جمعی:

۸.

خُشا فصلی که دور از غم  
همه ک شُنه و شُنه  
دست و دست، سایه و سایه  
شارفته خُنه و خُنه

Xoshaa faslee ke door az gham

Hama ka shone vaa shone

Dast vaa dast saaya vaa saaya

Shaarafta xona vaa xona

(ص ۵۷ - نوروز ۶۰)

Aga sadtaa low vaa ham sedaa bokont

Bey zameen atoone jaavaajaa bokont

(ص ۵۱ - ۱۳۵۶)

اما نشانه‌های یاس:

۴.

دلَم تنگنِ دلَم بسیار تنگنِ  
دلَم و درد و غم دایم نَجنگنِ  
delom tangen delom besyaar tangen  
Delom vaa dard o gham daaem najangen

(ص ۵۲ تابستان ۵۹)

گاهی شاعر به یاد ایام کودکی خود می‌افتد و تصویری  
از نوجوانیش را ارائه میدهد که مصداق حال بسیاری از  
بچه‌های همسن و سال و هم‌محله‌یی اوست؛ آنهایی که با او در  
همسایگی «معبد هندوها» زندگی میکنند. والدین کهنسالی  
دارند که در سن و سال بالا نیز گوسفند به صحرا می‌برند،  
اما با تن خسته، دل خرم دارند! پدربزرگهایی که با نشاط  
و سحرخیزند و گریه‌های شادی، راز و نیاز بامدادی و دعا و  
نمازشان در جواترها روحیه نشاط و انگیزه حیات میدمد:

و در مطلع شعر دیگری از همان ایام:

۵.

دلَم از دست دنیا خسته بودنِ  
دلَم و نطفه غم بسته بودنِ  
Delom az dast e donyaa xasta booden  
Delom vaa notfeye gham basta booden

(ص ۵۳)

باز در همان تابستان:

۶.

۹.  
دل شوات از زندگنی خُ بگم  
حرفنی از نوجونی خُ بگم

Del shavaat az zendegoni xo begam

Harfonee az noujavonee xo begam

از شوستن بُتِ گورنِ شهر  
از ننه بابای پیر دُمبال کهر

Az shouestone bote gourone shahr

Az nena baabaay e peer dombaale kahr

از گریخِ باگپو رو جانماز  
نصف شو صحب نماز روز و دراز

Az gereex e baagapoo roo jaanomaaz

Nesf e shou soh e nomaaz rooz vaa deraaz

(ص ۶۰)

نه چراغی بی صبامه، نه بی آمو و نه دریچه  
أهمه عشق و امیدن همه پوچه همه هیچه

Na cheraaghee bey sabaa ma na bey emroo ya dareecha

O hama Peshq o omeedon hama poocha hama heecha

(ص ۵۴)

و دل خوش به خیالهای خام عاشقانه گذشته:

۷.

خاطراتِ پیشت و یادم بیار  
روح گشتم و خیالی سیر ابوت

Xaateraate peeshte vaa yaadom beeyaar

Rooh e goshnam vaa xeeyaalee seer aboot

(ص ۵۵)

Too cheshm e naazet kanjal takerda  
Vaa har nogaahet seenam taderda

(۱۰-۷)

یاد بندرِ واخیر شهرِ آبادیه  
هر کجا رو تکِ عشقه و شادیه  
Yaad e bander vaa xeyr shahr e aabaadeeya  
Har kojaa roo take ?eshqa vo shaadeeya

۱۳۶۲/۱/۳۰

البته لازم بذکر است که نگارنده در این نوشتار، بر آن بوده است تا ابیات یا سروده‌هایی را شاهد بیاورد که ضمن برخورداری از معیارهای بلاغی لازم و دربرداشتن نکات اجتماعی، ممهور به قید زمان و مکان نیز باشد تا بتواند بستری مناسب جهت مقایسه و قضاوت در باب کار دو سراینده از دو نقطه همجوار در جنوب ایران، فراهم سازد.

۱۱.

یه عدّه زیر بارُن از بی پوشنی چکو چکو  
یه عدّه گرم خو خاش زیر ملافه و پتو  
Ya ?edda zeer e baaron az bee pooshanee chakoo chakoo  
Ya ?edda garm e xou e xaash zeer e malaafa vo patoo  
(زندگی / ص ۸۷)

۱۲.

بایه بسوزی، بایه بسازی  
بُردن تو کار نی، بایه بُبازی  
Baaya bosoozee, baaya besaazee  
Bordan too kaar nee, baaya bobaazee

(ص ۹۴، آواره / ایلود، اسفند ۶۹)

۱۳.

بی چه بختم ای طو دایم سیاهن  
خستم از دست خُ خدا گواهن  
Bey che baxtom eetou seeyaahen  
Xastam az dast e xo Xodaa gavaahen

۱۰. مثنوی «یاد بندر» (ص ۶۲) تصویری نسبتاً کامل از زندگی سراینده ارائه میدهد که در شعر بعد از آن نیز تا حدودی پی گرفته میشود:

(۱۰-۱)

یاد بندرِ واخیر وختی ما چوک آریم  
عاشقِ اشنو و گازی مالوک آریم  
Yaad e bander vaa xeyr vaxtee maa chook areem  
?aasheqe eshnou vo gaazee maalook areem

(۱۰-۲)

نمِ نمِ بارُن و شیرجه تو گلکنی  
سنگ کله جو دگه تو خو ام نازنی  
Nem nem e baaron o sheerja too gelkane  
Sang kalajoo dega too xou am naazanee

(۱۰-۳)

روزنِ مدرسه ناظم وا دارِ تر  
هر چه که دار ماخا اینهسته ثمر  
Roozon e madresa naazem vaa daar e tar  
Har che ke daar maaxaa eenhasta samar

(۱۰-۴)

آن شهر کوچک حالا چه بودن  
شعرن شعارن مدخن سُرویدن  
On shahr e koochak haalaa che booden  
She?ron sho?araan madhon sorooden

(۱۰-۵)

تو خو چوکن گفتارگ و خرسن  
مردم شو و روز از هم اترسن

Too xou e chookon kaftaarg o xersen

Mardom shou o rooz az ham atersen

(۱۰-۶)

تو چشمِ نازت کنجلِ تکرده  
وا هر نگاهت سینم تدرده

اینک آنچه گذشت را میتوان با آثار طالعزاده مقایسه کرد. که وجه شبه دو شاعر صرفاً برخورداری از روحیه زیباپرستی، طنز، بذله‌گویی و زندگی همزمان در خطه جنوب ایران است، اما تفاوت عمده آنها یکی خوش اقبالی طالعزاده در برخورداری از تجربه و عمر بیشتر است که همکار معلمان دبیرستان رامی است و شاعر هرمزگانی هم‌سن و سال فرزند کوچک اوست:

رامی؛ ۵۲ سال (۱۳۷۶-۱۳۲۴ ه.ش) و طالعزاده؛ ۷۵ سال عمر (۱۳۷۸-۱۳۰۳ ه.ش) کردند.

دیگر شکرانه اوضاع نسبتاً رو به راه مادی وی است! [نعمت مؤثری که متأسفانه رامی سخت از آن محروم بود!]

۱۵.

«از دَس روزگار»

Az dass e roozegaar

(۱۵-۱)

از دَس روزگار دِلِم لا ولا بُده

مثل کم کمو، قدم از غم دُلا بُده

Az dass e roozegaar delom laavalaa bode

Mesl e kam e komeoo qadom az gham dolaa bode

صدام بی حیا مَکِس اَشکُشت و نامری

بیچاره مِلتُش که چَقَد بی نوا بُده

Saddaam e bee hayaa makes oshkosht o naamereee

Beechaara mellatosh ke che qad beenavaa bode

یک چی مُرُک بُده مَتِک دل که نادَنِش

از فکر و غصه هَرِدو چَشَم بی جَلا بُده

Yak chee morok bode matek e del ke naadanesh

Az fekr o ghossa ar do chashom bee jalaa bode

صبر و قرارُم از دل و از جو سفر شُکه

مرغ زبوم یک دو رُز بی صدا بُده

Sabr o qaraarom az del o az joo safar shoke

Morgh e zaboom yak do roz e bee sadaa bode

خداوندا چرا تقدیر شومم  
همیشه کفتن از چاله تو چاهن  
Xodaavandaa cheraa taqdeer e sho mom  
Hameesha kaften az chaala too chaahen  
(ص ۹۸ معنی عشق)

و نگاهی می‌اندازیم به بخش پایانی سروده «یادگار»:

۱۴.

نه اسفالتّه، نه بلواره نه کولر

چه وا روزی در هُنَدِن شهر بندِر

Na esfaalta, na bolvaara, na kooler

Che vaa roozee dar honden shahr e bander

سهیلی، سنُگن از رو تک شواگ

یه رو هَوَهه، دو رو نی، یاد کنِدر

Soheylee sangon az roo tak shavaage

Ya roo hou ha do roo nee yad e kander

نه بندِر بندِر اُن روزگارِن

نه چشمی منتظر وا راه یارِن

Na bander bander e on roozegaaren

Na cheshmee montazer vaa raah e yaaren

درختِ سنگ و سیمن سوز اَبودِن

دل دیوَنه تنها یادگارِن!

Deraxt e sang o seemon souz abooden

Del e deevona tanhaa yaadegaaren

(ص ۱۱۷)

مثنوی پنج بیتی «دَلِم گِشِن» [دلم گرفته] در گویش مینابی سروده اسفند ۱۳۷۵ نیز بسیار اندوهبار و یأس آورست. در آن سروده باز از نامردی روزگار مینالد و از فاصله طبقاتی، سیاهی ایام و اینکه خواب و بیداریش پریشان است و جرئت اعتراض هم ندارد! دوباره کابوس میبیند و خوابش آشفته و پر از گراز و بزمجه است و با خودش میگوید: خوش به حال آنکه نه دل دارد و نه احساس!

(ص ۱۳۳)

منظور اینکه نعمت فراوان بود (انبارهای قند و شکر ذخیره داشتیم) ولی حالا مردم برای خوردن یک چای، با مشکل مواجهند!

یک هفته ا که قول مئی امدد ا زئم  
یک مُشتی مُک مُک اُشکه حالا از صدا بده

Yak afta e ke qoul e mae omdade a zenam  
Yak moshtee mokmok oshkeh aalaa az sadaa bode

شیر قوطی اگیر بچ و کچ ندا دُرُس  
همسایموشگت که بچم بی غذا بده

Sheer e qotee ageer e bech o kech nedaa doros  
Amsaayamoo shagot ke bechom bee ghazaa bode

(۱۵-۴)

وختی بچش شئو چن سُرخنگلی

شیون بُس که طفلو دگه وا پوا بده

Vaxtee bechosh shaoo chon e sorxangaloy bejee

Sheevan bo'es ke tefloee dega vaa poaa bode

(گزیده اشعار ص ۹۳ و ۹۴- سروده ۵/۱۰/۶۳)

از سروده فوق برمی آید که جعفر طالعزاده هم از اوضاع روزگار گلایه دارد، اما سمت و سوی کلام و شیوه بیان او با رامی یکسان نیست. به گمان نگارنده، با بررسی جامع آثار هر دو شاعر، شاید برتری سراینده لارستانی را در جوهره شعری و گستره دایره واژگان بومی و اندیشه‌های محلی بپذیریم. نکته مهمی که از قضا در این نمونه آمده، بچشم نمی‌آمد و جهت رعایت انصاف، ناگزیر از اشاره به آن شدم. ولی همراهی رامی با نسلش بیشتر است که شاید متأثر از شهامت جوانی او در برابر محافظه‌کاری پیرانه‌سری باشد که باز ملازمه سن و سال شاعر دیگر است!

طالعزاده نیز- البته- بسان رامی، دعوت به اتحاد میکند:

۱۶.

معنی وحدت اَدَنَش که چئی؟ جفت بُد

اُمّت پَخش و پَره، رختِ اِسارت شَبِرِه

M'anee e vahdat adanesh ke chae joft boda

Ommat e paxsh o para , raxt e esaarat shabare

(ص ۲۷)

۲-۱۵)

درد و دوا شُگفته همه تی تَرُو، خَش

روزم سیا که درد دلَم بی دوا بده

Dard o davaa shogofte hama teytarooe xashe

Roeezom seyaah ke dard e delom bee davaa bode

جنگ و جدل که بین عراق اسی و خُمو

فکرش بکن که درد و بلا تا کجا بده

Jang o jadal ke beyn e ʔaraaq essee o xomoo

Fekrosh bokon ke dard o balaa taa kojaa bode

توپ و تفنگ و تانک اریزن چن برو،

انگار اکن که مرز دو کشور وَا بده

Toeep o tofang o taank areezen chon e baroee

Engaar akon ke marz e do keshvar vabaa bode

میگوید:

"هر چی زنِ جوون، بُدسن همش بوه"

Ar chee zen e javoon, bodessen amash beva"

یعنی چه زندهای صاحب‌جمالی که همسر و نان‌آور خانواده را از دست داده‌اند! و در مصرع بعد از یتیم شدن و مشکل فرزندان آن عزیزان، شکوه و شکایت میکند و مینالد:

رنگ رخم ببین و مگو، چوتِه جوین مه

راحت وُسّه مه جوین دلَم کیمیا بده

Rang e roxom bebeen o magoee choeete joeene ma

Raahat vaso ma joeen e delom keemeeyaa bode

۳-۱۵)

از صُحب تا پسین اَنکِ صف وُسّه مچی

بی راغنی و جوین عزیزت بلا بده

Az sohbat paseen a tek e saf vaso machee

Bee raaghanee va joeen e ʔazeezot balaa bode

از کمبودها شکایت دارد و حکایت میکند پیش از این:  
va baarand yaa jovaal Qand o shakar ameesha

شکر همیشه و بارند یا جوال

O هی میزندت؛ هی میزندت! دستت را از پشت  
مییندند. پوست از استخوانت جدا میکنند. قلبت از زخم ریش  
ریش میشود؛ [بالآخره] آدم آهن که نیست، انسان است!

۳. Bap: پدر chooko: بچه‌ها ghoraab: کشتی  
ataa: می‌آید

kottee: جعبه Bormeyst: آب نبات eesha: دارد vaa: با

O پدر بچه‌ها امشب از سفر برمیگردد؛ جعبه آب نبات  
سوغاتی آورده است، با شتاب می‌آید.

[همکار ارجمندم دکتر نیکنام که خود هرزگانی است  
میفرمود: «غراب» (ghoraab) به کشتی فلزی میگویند؛ در  
مقابل «لنج» و ... که از چوب ساخته میشود. ضمناً مردم این  
استان از تعبیر «غراب بالی» برای هواپیما استفاده میکنند.  
با این توضیح، az ghoraab ataa را مجازاً از سفر برمیگردد،  
معنی کردم.]

Aga: اگر vaa ham: با هم bezenen: بزندان Xoney: خانه

O اگر صد نفر با هم زور بزندان (متحد شوند)، خانه ستمگر  
را از بنیان ویران میسازند.

lou: لب bokont: بُکند atoone: میتواند

O اگر صد تالاب با یکدیگر هم صدا شوند، قادر خواهند بود  
زمین را جابجا کنند!

نشانه‌های یأس:

۴. tangen: تنگ است najangen: میجنگد

O دلم تنگ است و بسیار غصه دارم. دلم پیوسته با رنج و  
غم در حال پیکار است.

و در سروده‌های فارسیش، از ریشه‌کنی فساد سخن  
میگوید و عامل آن را که مرد حکیم میخواند، میستاید:  
ریشه ظلم و فساد و فتنه ضخیم است  
کندنش از بیخ کار مرد حکیم است

(ص ۱۶۳)

اما حقیقت امر این است که پیرمرد پس از آنکه آنها از  
آسیاب افتاده و عملاً ریشه ظلم‌کننده شده است، زبان باز کرده  
و در تمجید از جو حاکم و تعریف از برگزاری جشن هفته  
وحدت، شعرش را سروده است!

با این حال، شاعر خوش‌مشرّب و بذله‌گوی لارستانی  
نیز فارغ از اندوه اجتماعی نیست و دیوانگی را بر بیداری و  
هشیاری ترجیح میدهد (ر.ک: ص ۱۰۷).

۱۷.

دلم شوس که چن مصطفی گنا اندم

که لذت گنهی شاه تاجدار اشنی

Delom shaves ke chone Mostafaa gena andem

Ke lezzat e genaee shaah e taajdaar oshnee

تعلیقات: (معنی واژه‌های بومی، مفهوم ابیات و توضیح  
پاره‌یی نکات)

۱. bey: برای xooben: خوب (مناسب) است

O دستی که از مال دنیا بی‌بهره است، به درد کوفتن بر  
سر میخورد! قلبی که از محبت خالی باشد، مناسب دریدن با  
خنجر است!

۲. tazanen: میزندت Dastonet: دستهایت

abanen: مییندند a: از

ostaxonet: استخوانت akanen: می‌کنند

shelaal shelaal: ریش ریش



۵. xasta booden: خسته شده است

Dombaal: دنبال، در پی kahr: بزغاله

O دلم از دست دنیا خسته شده است. [گویی] نطفه دلم را با غم منعقد کرده‌اند!

O از (حال و هوای) شبستان معبد هندوها و از (حال و روز) والدین پیر (ی که همچنان خستگی ناپذیر) در پی گوسفندان میدویدند (بازگو کنم).

۶. sabaa: فردا [صبح] ma: دارم emroo: امروز ya: یک

[معبد هندوها یکی از اماکن دیدنی بندرعباس است که در خیابان اصلی و تقریباً مرکز شهر و محل پر رفت و آمد آن واقع است. این معبد در سال ۱۲۷۰ ه.ش در زمان حکومت محمد حسن خان سعدالملک بنا گردیده و محل نیایش و اجرای مراسم مذهبی هندوهای مقیم بندرعباس بوده است. رامی دوران نوجوانی خود را به سرپرستی پدر بزرگ و مادر بزرگش در آن محله گذرانده است (ر.ک: ص ۱۴۹ ترانه‌های رامی).

O آن امیدها poocha: پوچ است heecha: هیچ است

O نه چراغی برای فردا و نه دریچه‌یی برای امروز دارم؛ آن همه عشق و امیدها همه پوچ و نابود شد.

۷. peeshte: پیشتر vaa: با، به goshnam: گرسنه‌ام aboot: میشود

Gereex: گریه baagapoo: پدر بزرگ jaanomaaz: جانماز (سجاده) shou: شب soh e nomaaz: سپیده‌دم (موقع نماز صبح) rooz vaa deraaz: در طول روز

O خاطره‌های پیشین را به یادم بیاور؛ روح گرسنه‌ام با خیالی سیر میشود.

O از گریه پدر بزرگ بر سر سجاده؛ نیمه شب، صبح زود و تمام مدت روز (حکایت کنم)

۸. Hama ka: همه کس shone vaa shone: شانه به شانه (دوش به دوش) Shaarafta: میرفتند xona vaa xona: خانه به خانه

۱۰. مثنوی «یاد بندر»:

۱- (۱۰) vaa xeyr: به خیر vaxtee: وقتی chook: بچه areem: بودیم

O خوش آن زمانی که همه کس، به دور از غم، دوش به دوش، دست به دست، سایه به سایه و خانه به خانه، رفت و آمد داشتند.

eshnou: شنا gaazee maalook: نوعی بازی است که با روی هم نهادن مالوک (نوعی صدف دریایی) در کناره‌های ساحل انجام میدادند.

۹. shavaat: میخواهد zendegoni: زندگانی xo: خود begam: بگویم

O یاد بندر به خیر وقتی بچه بودیم و عشق شنا کردن و بازی مالوک در سر داشتیم.

Harfonee: حرفهایی (سخنانی) noujavonee: نوجوانی

۲- (۱۰) baaron: باران gelkanee: محله‌یی قدیمی در بندرعباس که محل برداشت خاک بوده و بمرور زمان بصورت گودال بزرگی درآمد و هنگام بارندگی تبدیل به آبگیر و دریاچه‌یی کوچک جهت شنا و تفریح بچه‌ها میشده است.

O دوست دارم از زندگی و دوره نوجوانیم بیان کنم.

Shoueston: شبستان bote gouron: معبد هندوها [بت گبرها!] nena: ننه، مادر



O عده‌یی از بی‌پوششی در زیر باران خیس خیسند و گروهی دیگر در بستر گرم آرمیده‌اند!

۱۲. Baaya: باید bosoozee: بسوزی too kaar nee: در کار نیست (وجود ندارد)

O باید بسوزی و بسازی؛ بردنی در کار نیست، باید باخت را بپذیری!

۱۳. Bey che: برای چه، چرا؟ eetou: اینطور  
seeeyaahen: سیاه است Xastam: خسته‌ام xo: خود  
gavaahen: گواه است Kaften: افتادن

O چرا اینگونه سیاه بختم؟ خدا گواه است که از دست خودم خسته‌ام!

en: است [این پسوند بجای فعل ربطی بعد از مسند می‌آید؛ مثل too chaahen: در چاه است]

O خدایا! چرا سرنوشت شوم اینگونه رقم خورده است که از چاله بیرون نیامده، به چاه می‌افتم؟!

۱۴. بخش پایانی سروده «یادگار»:  
esfaalta: آسفالت است [واج (a) در آخر واژه، نقش فعل ربطی «است» را به عهده دارد.]

dar honden: در آمده است

O از (مظاهر تمدن) آسفالت و بلوار و کولر هیچ خبری نیست؛ [واقعا] چه بر سر شهر بندرعباس آمده است؟!

Soheylee: باد سهیلی sangon: سنگها tak: نوعی زیرانداز از برگ خرما [حصیر] shavaage: بر میداشت

roo: روی / روز (در دو مصرع از آرایه «جناس تام» استفاده شده است). hou: آب ha: هست kander: چوبی که دو سر آن

Sang kalajoo: نوعی بازی که در برکه‌ها و قسمتهای کم عمق دریا انجام میگرفته است؛ به این ترتیب که سنگی را در آب پرتاب میکرده‌اند و هر کس زودتر آن را می‌یافته، برنده بازی بوده است.  
dega: دیگر xou: خواب am: هم naazanee: نمیزی

O (خاطرة) نم نم باران و شنا و شیرجه در آبگیر «گلکنی» همراه با بازی «سنگ کله جو» که دیگر در خواب هم تکرار نخواهد شد!

۳- ۱۰. Roozon: روزها daar: چوب maaxaa: میخوریم eenhasta: نداشت

O روزهای دبستان؛ که معاون مدرسه، ما را با چوب تر تنبیه میکرد، اما هر چه کتک میخوریم تأثیر نداشت!

۴- ۱۰. che booden: چه شده است؟  
O چه بر سر آن شهر کوچک آمده که به کلی اوضاع دگرگون گردیده و همه چیز وارونه شده است!

۵- ۱۰. chookon: بچه‌ها kaftaarg: کفتار xersen: خرس atersen: میترسند

O بچه‌ها در خواب کابوس درندگان (کفتار و خرس) میبینند و مردم روز و شب (بیوسته) از هم میترسند!

۶- ۱۰. kanjal: سُرمه takerda: میکرده taderda: میدردی  
O سُرمه به چشم خمارت میکشیدی و با هر نگاه سینه‌ام را میخراشیدی!

۷- ۱۰. aabaadeeya: آبادی بود roo take: رومیکردی (میرفتی)

O یاد بندر به خیر باد که شهر آبادی بود و به هر طرف رو میکردی از عشق و شادی اثری با خود داشت!

۱۱. bee pooshanee: بی‌پوششی، بی‌فرشی  
chakoo chakoo: خیس خیس xaash: خوش

۲-۱۵) Saddaam: دیکتاتور معدوم عراق که صدور فرمان تجاوز به خاک ایران و تحمیل جنگ هشت ساله دهه شصت به دو ملت مسلمان همسایه، تنها بخشی از جنایات او علیه بشریت بود!

makes: همه کس oshkosht: کشت naameree: نمیبرد  
qad: قدر

O صدام بی چشم و رو همه را به کشتن داد و نمیبرد؛  
بیچاره ملت او (مردم عراق) که تا چه حد به استضعاف کشیده شده‌اند!

۳-۱۵) chee: چیز morok: گره matek e del: در دلم  
[m ضمیر پیوسته پیش از atek حرف اضافه (در) به واقع  
مضاف الیه del بوده است] naadanesh: نمیدانی chashom:  
چشمانم jalaa: نور / روشنی

O چیزی در دلم عقده کرده که برایت قابل درک نیست؛  
هر دو چشمم از فکر و غصه بی فروغ شده است.

۴-۱۵) joo: جان safar shoke: سفر کردند  
zaboom: زبانم roz: روز  
O آرام و شکیبایی از جان و دلم سفر کرده‌اند؛ پرنده زبانم  
یکی دو روز میشود لال گردیده است.

۵-۱۵) shogofte: گفته‌اند teytaroe: پیشاپیش  
xashe: خوب است roeezom: روزم  
O گفته‌اند علاج واقعه را پیش از وقوع باید کرد، روز من  
سیاه! که درد دلم بی درمان شده است.

۶-۱۵) jadal: جدال essee: وجود دارد xomoo: خودمان  
O جنگ و جدالی که بین ما و عراق واقع شده، بیندیش  
که چه مصیبتی را دامن زده است!

۷-۱۵) areezen: میریزند chon: چون baroe: باران  
akon: میکند

را برای نگهداشتن حلقه طناب میتراشیدند؛ آنگاه از دو سو  
دلو آب را بر آن می‌آویختند و بر دوش گرفته، حمل میکردند.  
نگارنده خاطره کوزه به دوش گرفتن زنها و دختران و آب آوردن  
با کندر توسط مردان را بخوبی در شهرستان خود، به یاد دارد.  
O باد سهیلی سنگها را از روی فرش برمیداشت! [ظاهراً  
اشاره به سنگ نهادن در اطراف فرش حصیری دارد که به نیت  
پیشگیری از جمع شدن آن، انجام میداده‌اند اما شدت باد مانع  
میشده است.] یک روز آب هست، دو روز نیست! یاد آب آوردن  
با کندر به خیر باد! [مصراع دوم در شکوه از بی نظمی جریان  
آب لوله کشی شهر است و البته در بردارنده طنز دلنشینی است  
با این حال، پیوند مناسبی با مصراع پیشین ندارد یا نگارنده از  
درک آن عاجز است.]

On: آن roozegaaren: روزگار است yaaren: یار است  
[ر.ک: توضیحات ش ۱۳]

O دیگر نه بندر، بندر همیشگی است و نه مردم آن عشق  
و محبت پیشین را دارند! (هیچ چشمی به راه یاری دوخته  
نشده است.)

seemon: سیمان souz: سبز abooden: میشود deevona:  
دیوانه

O بجای درخت، سنگ و سیمان میروید و تنها یادگار  
دل شیدایی است که برایمان باقی مانده است! [دنیای امروز  
عواطف را نابود کرده است.]

۱۵. «از دس روزگار»:  
Az dass e roozegaar [گلایه از زمانه]

۱-۱۵) dass: دست laavala: برگ به برگ bode: شده  
است kam: لبه

Komeoo: غربال qadom: قد من (قامتم) dolaa: خمیده  
O روزگار شیرازه دلم را از هم گسیخته و قامتم بواسطه  
غم، مانند لبه غربال تا خورده است!

۱۴-۱۵) Vaxtee: وقتی shaoo: آورد  
:tefloee boes: نوزاد گنجشک شد  
طفلک [طفل + ک ترحم] poaa: تار عنکبوت

O مثل باران توپ و تانک و تفنگ [بر سرمان] میبارد؛  
[آمد] تصور میکنند در مرز دو کشور مرض وبا عارض شده  
است!

O زمانی که وضع حمل کرد فرزندش مثل نوزاد گنجشک  
[ضعیف و رقت برانگیز] بود؛ شیونی راه افتاد که طفل بیگناه  
به تار عنکبوت میماند!

۸-۱۵) zen e javoon: زن زیبا bodessen: شده‌اند  
beva: بیوه  
O [در متن معنی شده است].

۱۶. adanesh: میدانی chae: چیست joft boda: باهم بودن  
paxsh o para: پراکنده shabare: پوشیده / بر تن اوست  
O معنی وحدت را میدانی که چیست؟ با هم بودن؛ امت  
پراکنده رخت اسارت بر تن دارد!

۹-۱۵) choeete: چطوری ma: من vaso: برای  
O رنگ رخسارم را ببین و به جانم قسمت میدهم حالم را  
مپرس! جان دلم راحتی برای من حکم کیمیا پیدا کرده است.

۱۷. shaves: میخواست gena: دیوانه andem: بوم  
gena: دیوانگی oshnee: ندارد  
O دوست داشتم مانند «مصطفی دیوونه» بوم، زیرا  
دیوانگی لذتی دارد که شاه تاجدار هم از آن بی بهره است!

۱۰-۱۵) [so`ab] sohb: صبح machee: چیزها

Bee raaghanee: بی‌روغنی  
O از بام تا شام در صف آذوقه‌ایم؛ به جان عزیزت نیافتن  
روغن برایمان معضلی شده است!

«مصطفی گنا» را میشناختم؛ انصافاً در بین دیوانه‌ها نیز  
منحصر بفرد بود:

۱۱-۱۵) Qand o shaker ameesha: همیشه جوال و بار قند داشتیم  
vial:

غالباً در میدان شهر قدیم، مقابل بازار پرسه میزد؛ لنگه  
گیوه‌اش را که پاشنه خوابیده بود با پا به هوا پرتاب میکرد و  
میگرفت. ورددائمش هم «چُ خو، پدرسگ» Cho xoeepedarsag  
بود! (گویا پیوسته سگی را در کنار خود تصور میکرد و سعی  
در دور کردنش داشت).

O [در متن معنی شده است].

۱۲-۱۵) `e: هست mae: ماهی omdade: داده‌ام  
moshtee: مقداری mokmok: غرولند oshkeh: کرد aalaa: حالا  
O یک هفته است که قول خرید ماهی به همسرم داده‌ام،  
مدتی البته غر و لند کرد ولی حالا دیگر [از ناچاری] خاموش  
شده است!

#### منابع

- طالع‌زاده، محمدجعفر؛ گزیده اشعار لاری و فارسی،  
گردآورنده نصرالله طالع‌زاده، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۴.  
- منصفی، ابراهیم؛ ترانه‌های رامی، تهران: نشر ماه ریز،  
۱۳۸۳.

۱۳-۱۵) bech o kech: بچه‌ها [ترکیب اتباعی ست مثل  
خونه مونه] nedaa: نمی آید

Doros: درست (بدرستی؛ بی خون دل) Amsaayamoo:  
همسایه ما shagot: میگفت  
O تهیه شیر برای بچه‌ها به آسانی میسر نیست؛ همسایه  
ما میگفت: «فرزندم بی غذا مانده است!»